



ضیاء عبدالله

# من از وجدان خود بسیار می ترسم

اشاره:



شعر معاصر تاجیکستان

ادیبان رویه مردمی تاجیک با سرداری استاد صدرالدین صینی بخاراوی (۱۸۷۸-۱۹۵۴) تبدلات اکتاپری پلشویکان روسیه را به جهان پذیرفته و نیز از یک طرف امیربخارا، عالم خان منیت، مانند اچفاد خود، جاهل و ظالم و جهالتپرور و قلم پرور بود، و از طرف دیگر پلشویکان روسیه با راهبری لنین شعارهای مکارانه مردمی از قبیل: زمین به دهقانان، کارخانه از آن کارگران، مکتب حکومت به شوراهات، هکس که کار نمس کند، نسی خورده هر داده بودند؛ ولی بعد از پنج، شش سال تبدلات پلشویکان، رویهای ملی در ادبیات خلقهای شوروی صحر گردید.

در سالهای دهه شصتم میلادی در ادبیات تاجیک زیر سرپرستی استاد میرزا ترسونزاده (۱۹۱۱-۱۹۷۷) که در جمله شش نفر از بزرگترین ادیبان کل خلقهای اتحاد جماهیر شوروی سابق محسوب بوده رویه ملی-جهان گرفت و تدریجاً قوی گشت. هر چند استاد میرزا ترسونزاده خود از وضافان صادقی حزب کمونیست، وطن پناور شوروی، خلق اعظم روس، لنین و استالین، دودش ایادی خلقهای شوروی ... بوده، امکان می داد تا ادیبان چران به موضوعهای خوداگاهی و خودشناسی ملی نیز اقبال یابند. به این موضوع استاد مزمن لناعمت (متولد ۱۹۲۲) و استاد لایق شیرملی (متولد ۱۹۲۱) نیز توجه کردند اما شاعری که آگاهانه و جدی به این موضوع زندگی ساز پرداخت و صاحب مکتب شد، استاد بازار صابر (متولد ۱۹۲۸) می باشد.

یکی از شاعرانی که هم در هنر شاعری و هم در محتویات ملی از استاد بازار صابر پیروی می نماید، ضیاء عبدالله است.

ضیاء عبدالله به سال ۱۹۴۷ در شهر لیادیان به دنیا آمده، در سال ۱۹۹۵ مکتب میانه به نام رودکی لیادیان را و به سال ۱۹۷۰ دانشکده دولتی آموزگاری دوشنبه را در رشته زبان و ادبیات تاجیکی، فارسی محتم نسوده است. بعد از ختم دانشگاه ضیاء عبدالله مدتی آموزگار بود و پیش از پانزده سال است که در مطبوعات پنجشنبه چوتکن تاجیکستان و صدای شرق و بصورت خدمت می نماید.

ضیاء عبدالله زیاد شعر نمی گوید و خیلی کم انتشار می دهد، او هکس چهار کتاب ساخته است که چندان بزرگ بزرگ هم نیستند.

چوت مشتریان عزیز شعر تاجیک در اینجا چند شعر از دو کتاب: تنسین ضیاء عبدالله به نامهای: کتب خاک (۱۹۸۲) و دریا (۱۹۸۵) پیا نهاد می شود. هر چند یک گل، دلپلی بهار نسو باشد، یک مشت نمونه خروار است.

پروفور رحیم سلمانیان قیادیانی

آزرده وجدان

دهقان پیر

من از وجدان خود آزرده ام عمری،  
من از وجدان خود بسیار می ترسم،  
که روزی صد کورت در کوچه و بازار  
مثالی گرگ گشته در زمستانها

میان خانه اش پهلو کشیده  
دلش را مار درد و غم گزیده  
به رویش بنم و آید به یادم  
زمینی که تم باران نلویه

به سویم می گند دندان خود رو تیز  
و من از دیدن دندان او هر بار  
مثالی بزه شیر باز می لرزم.

من از وجدان خود بسیار می ترسم  
و روزی صد کورت

بر جان گرمش می خورم افسوس  
که دندانش فقط بر جان من چیر است  
ولیکن با کسانی کند و ناگیر است  
دهانی وا کند، چون پشه دانه زود می ریزد  
و گر میرم

همی ترسم که در پهلوئی من  
او گشته می میرد

چنانی گرگ گشته در زمستانها،  
میان برف و بورانها ...

زمانی بود مرز میز و سیراب  
چمنهای شکران پد وجودش  
همان دشتی کز و شد گل به دامان  
بود لخت جواسی که بودش ...

کنون بهره بر دشت رخ او  
دو چشم آبرو هر دم دهد آب  
دریغ آب شور چشم آدم  
که خشکاند تن چون مرز سیراب ...

تنش ناگه که از تیازه<sup>(۱)</sup> لرزید  
زمین خانه را آهسته مالید  
گمانش که به چنگ عصر دارو  
زمین تیازه دارد، تنی او  
سحر بهر وضو کز در بر آمد  
به شبنم دید با چشم غم آلود  
ز شبنم خواند گویا کز تب گرم  
زمنی امشب تکیه<sup>(۲)</sup> آب و عرق بود ...

پیوند

چفت سرجو<sup>(۳)</sup> ز تیغه انزاب<sup>(۴)</sup>  
چون دو دست از دو کتف گشته دراز  
تا دوشنبه رسیده دست چپ  
تا بخارا رسیده دست راست.

در خیالم که تیغه انزاب  
شهرها را دراز کرده دو دست  
می کند با دو دست خود امروز  
دو زمین دو زمانه را پیوست

چون یکی پایتخت امروز است،  
دیگری پایتخت دینه اوست  
تا بر سر مانند دو مرکز خویش  
گویا آرزوی سینه اوست ...

ماه کاهیده

شبی آرام و گردون پرستاره  
مه کاهیده لغزان است و لغزان،  
خیالم می ریزد تا دور تیمور  
مرا در قبضه می افشارد ارمان<sup>(۵)</sup>

به چشم عرصه جنگ است و گردون  
سری آغشته خون هر ستاره

بریده لشکر جزار تیمور  
که سازد از سر انسان ستاره ...

پریشان می رود ماه پریشان  
مثال مادر پیر و خمیده  
مگر جوید سر فرزند خرد را  
میان جمله سرهای بریده ...

سخن

باد بوران چو پش پیش چنین باد سخن  
داد دنیا می دهد هر کس دهد داد سخن  
در زبان مر می دمد تا می دهد تاب زبان،  
خانه ویران گشت تا شد خانه آباد، سخن  
دیر پادش<sup>(۶)</sup> بد ترک از دیر پادش می ژند،  
می شوی آواره دیوانه آباد سخن  
داد از آن یزدو که رو آرد به درگاه کلام  
پاد افغان<sup>(۷)</sup> آو او بر چشم ایجاد سخن  
تسهما بر ریشه اولاد آدم می ژند  
آن که نشاند در عالم قدر اولاد سخن  
کوش هر که بر بود از غلغل و فریاد جاه  
عاد دل کی بشود او یا که فریاد سخن؟  
ای وطن هرگز ندانی قدر آزادی خویش  
در تو گر آزاد نبود روح آزاد سخن  
می بری از یاد خرد هفتاد پشت خلق خود  
گر ز پادش می براری ای وطن پاد سخن

در ساحل

صاف ریزد آب چشمه  
از بلندیها به چشمه  
شیر می پالک به دریا  
گویا از شیر پالاک<sup>(۸)</sup>

ساحل دریای شیرم  
همچو طفل شیر مستم  
همچنان دامان مادر  
دامن دریا بدستم

می ژند دندان به ساحل  
موج دریا تند و خشمین  
پشکند دندان کفکش<sup>(۹)</sup>  
سنگها با مشت سنگین

می فراید دختر از کوه  
ساحل دریا چمیده

چون زهیش<sup>(۱۰)</sup> چشمه از کوه  
از زبان پیش زهیده<sup>(۱۱)</sup>

رومال آهریش<sup>(۱۲)</sup>  
می ژند از باد پیر  
پر پر خیزاب دریا  
گویی از او می شود سر

از برای شستن رو  
می نهد چون پا به ساحل  
موج بهر پایوشش  
می ژند خرد را به ساحل

او گذشته از برمن  
همچو ابری از بر کوه  
سنگ ساحل گشته ام من  
آب دریا گشته است او ...

در غم جهانی زمین

ما همه از دار جهان می دویم،  
پیش و تقا پیر و جوان می دویم  
حاکم به سر در غم خاکم ولی  
مانده ورا با چه کسان می دویم؟

در غم او نیست غم خود خوران،  
جان زمین است برایشان نشان  
کاش کشم تیر زمین بر کمان  
تا بزنم من به چگر گاهشان

بسیست چو سرپوش دگر در جهان  
غیر زمین بر دهن این کسان  
قرص زمین کاش چو سرپوش دیک  
راست نهم بر دهن نیشان ...

پانوس:

- ۱ - تیازه: آب شلید
- ۲ - تکی نم
- ۳ - سرجو: سر جوی
- ۴ - انزاب: دره‌ای در شمال شهر دوشنبه
- ۵ - ارمان ارمان
- ۶ - میرپیش: مثال پدر
- ۷ - پاد افغان: پادی که از جناب افغانستان می‌وزد.
- ۸ - شیر پالاک: پالاکند شیر
- ۹ - کفکش: کف روی آب (کف آب)
- ۱۰ - زهیش: جوشیده
- ۱۱ - زهیده: جوشیده
- ۱۲ - آهریش: جلیش